

مفاهیم کلیدی در

فلسفه میان فرهنگی^۱

نباید به تحقیر دیگران پرداخت و سخن درست آنان را بی مقدار کرد.

کندی^۲

چکیده

فلسفه میان فرهنگی^۳ از گرایش‌های جدید فلسفه است که مهمترین جنبه‌های آن را پیوند متقابل فلسفه و فرهنگ و یافتن مشترکات برای ترسیم رنگین‌کمان فرهنگ‌ها تشکیل می‌دهد. فلسفه میان فرهنگی بر آن است تا تبیین گفتمان همزیستی میان فرهنگ‌ها را بر عهده گیرد و زمینه‌سازی کند که متفکران از فرهنگ‌های متفاوت در گفتگو با یکدیگر اندیشه‌ورزی‌شان را ادامه بدهند، بهمین جهت از نگرش باز، پرمدارا و کثرت‌گرا برخوردار است، همچنان‌باور دارد که "هیچ فرهنگ یا سنت فلسفی خالص و جاودانه وجود ندارد" (Mall, 2000:9)، از همین و تماس میان فرهنگ‌ها و تغییر در هماهنگی با تحولات زمان اجتناب ناپذیر است، می‌باید این نگرش مهم شمرده شود و جدی تلقی گردد.

واژگان کلیدی: فلسفه میان فرهنگی، گفتگو، هم‌پذیری افق‌ها، خرد انتقادی، تنقیح پیشداوری، دیالوگ، پلی‌لوگ.

^۱. این متن در سال ۱۳۹۷، در سلسله بحث‌های "گفتمان تساهل و مدارا" در مرکز معلومات دانشگاه کابل ارائه گردیده و پس از صورت‌آراسته‌ی تحریری در دفتر اول "گفتمان تساهل و مدارا" منتشر شده است.

^۲. کندی ابویوسف یعقوب بن اسحاق (۱۳۶۹). رسائل الکندی الفلسفیه، تحقیق ابوریاده، قاهره.

^۳. Intercultural Philosophy

در آمد

از منظر فلسفه میان فرهنگی، شکل گیری اندیشه فلسفی در جوامع مختلف متفاوت است، این روش دیدگاه هایی را به چالش می کشد که فلسفه را دارای سرچشمه واحد و فراگیر می انگارند و راه را برای وجود تفاوت ها و شیوه های متساهلانه باز نمی گذارند.

فلسفه میان فرهنگی با رد مطلق انگاری و نفی ذات باوری می کوشد از طریق بازخوانی ادبیات فلسفی در فرهنگ های متفاوت، مسیر گفتگو و مدارا میان آن ها را فراهم کند و تکاپوی متفکران برخاسته از متن های اجتماعی نایکسان را در مواجهه مشترک با معضله تعارضات فرهنگی در جهان معاصر کارآیی ببخشد.

فلسفه میان فرهنگی با توجه به این گفته هگل^۱ که "فلسفه به ادراک درآمدن زمانه اش" می باشد، می تواند مدعی شود که خصوصیت ادراک زمانه معاصر را داراست، این فلسفه پیامد تأملات یک جانبه فیلسوفان حوزه مشخص نیست بلکه تبلور دریافت و فهم مشترک اندیشمندان متعلق به فرهنگ های متفاوت می باشد، با همین ویژگی است که بحث امکان دستیابی به نتایج مشترک فرهنگ ها و سنت های مختلف برای درک و تبیین مسائل جهان معاصر از توجیه منطقی برخوردار می شود، توجیهی که نوید بخش فراهم سازی زمینه های همسخنی در تفکر فلسفی و همگرایی در چشم انداز های فرهنگی است.

فلسفه میان فرهنگی اذعان می کند که در مسیر تاریخ بشری تعدادی زیادی از فیلسوفان به سرنوشت جوامع شان اندیشیده، دغدغه مسایل زمانه شان را داشته و "رویارویی با مشکل های اجتماعی" (کامپانی، ۱۳۸۰: ۱۲) را جدی تلقی نموده اند، در واقع "فلسفه و فیلسوف در دل تاریخ جا دارند" (مرلوپونتی، ۱۳۷۵: ۱۱۸) و در نسبت جدی با زمانه شان قرار گرفته اند، حتی اگر به فرا زمان و امر مطلق هم پرداخته باشند باز هم متعلق به زمانی اند و افق تاریخمند شان مجال

¹. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770–1831)

پرداختن به آنها را داده است، بنابراین یکی از راه‌های ورود به اندیشه فلسفی پرسش از زمان و مسائل مربوط به آن می‌باشد؛ با توجه به این ظرفیت می‌توان پرسید که: زمانه چگونه ما را مورد خطاب قرار می‌دهد و از ما چه می‌خواهد؟، این در حالیست که هیچ فلسفه نمی‌تواند خود را کامل‌ترین و پاسخگو‌ترین معرفی کند، اما برخی از فلسفه‌ها را می‌شود بازتابی از خواست زمانه‌شان تلقی کرد، با توجه به همین تعبیر می‌توان "فلسفه میان فرهنگی" را به عنوان صدای زمانه پرسشی هماهنگ با انتظار دوران معاصر به حساب آورد، بر همین مبناست که نیچه^۱ با نیهیلیزم، فرگه^۲ با "مفهوم نگاری"^۳، هایدگر^۴ با "پایان متافیزیک"^۵، ویتگنشتاین^۶ با "بازی زبانی"^۷، فوکو^۸ با "قدرت/گفتمان"^۹ در فرهنگ غربی در واقع ورود به مرحله دیگری از فلسفیدن را مطرح نموده‌اند؛ با توجه به همین تحولات است که زمینه‌های گذار از اندیشه‌های خودمحو‌رانه که گاه صریحاً در آثار متفکران غربی، اروپا محورانه نامیده می‌شد فراهم گردید، به همین اساس می‌توان وجه مهم در گفتمان فلسفی معاصر را بازخوانی و نقد تاریخ متافیزیک و حتی اشتیاق برای بهره‌وری از میراث‌های غیراروپایی دانست؛ فلسفه‌های پست مدرن را می‌توان پیگیر جدی تمامی ماجراهای فلسفی شناخت که برای از هم گسیختن شیرازه‌های تاریخ متافیزیک مانند "حقیقت" و "هویت" مساعی همه جانبه به خرج داده‌اند، "مرگ خدا" در نیچه، "مرگ"

¹ . Friedrich Nietzsche (1844 – 1900)

² . nihilism

³ . Gottlob Frege (1848- 1925)

⁴ . Conceptual notation

⁵ . Martin Heidegger (1889 - 1969)

⁶ . End of Metaphysics

⁷ . Wittgenstein (1889-1951)

⁸ . Language-game

⁹ . power/discourse

¹ . death of God

انسان" در فوکو^۱، "مرگ مؤلف"^۲ در رولان بارت^۳، "مرگِ فرا روایت"^۴ در لیوتارو^۵ و غیره، همگان مظاهری از تجربه‌های پرسشگرانه در وجوه نظری فرهنگ‌ها بوده‌اند، اوج و بسط‌های که متناسب با دگرذیسی‌های معاصر خود را نشان داده و اندیشه‌های متنوع را ارائه نموده‌اند، دعوت به "گفتگو" نیز یکی از اندیشه‌های برخاسته از این دگرذیسی هاست، چنانچه تعداد زیادی از فیلسوفان نیمه دوم قرن بیستم به تلویح یا به تصریح به "گفتگو" فراخوانده‌اند، اما جستارهای پذیرش "تفاوت" در فلسفه‌های پست مدرن، "گفتگو مندی فهم" در هرمنوتیک و سرانجام "احترام به دیگری" در فلسفه میان فرهنگی، دریافت‌هایی به شمار می‌روند که سیر جدید اندیشه فلسفی را به نمایش می‌گذارند.

تحولات جدید زمینه این را بوجود آورده است که به قول کلاوس باده^۶ عبور انسان‌ها از مرزها و عبور مرزها از انسان‌ها^۷ را عینیت بخشیده و مفهوم تازه به نام فرهنگ جهانی را وارد بحث‌های مهم جریان‌های فکری نماید، تا آنجا که سخن گفتن از فرهنگ جهانی و جهانی شدن، به موازات انگاره یکسان‌سازش، تصویری از تمایز را نیز بوجود می‌آورد و مفهوم تفاوت را نیز معنا دار می‌کند.

فلسفه میان فرهنگی با جدی پنداشتن و پاسخ گفتن به چنین پرسش‌هایی جان می‌گیرد و شکوفا می‌شود، اغلب متفکران معاصر که به تقویت جهت‌گیری میان فرهنگی در فلسفه دعوت کرده‌اند، به شرایط کاملاً جدیدی اشاره می‌کنند که بر جهان ما تأثیر گذارند، واقعیتی که عرصه‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و روابط اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

¹. death of man

². Michel Foucault (1926- 1984)

³. Death of the Author

⁴. Rolan Barthes (1915- 1980)

⁵. death of the grand narrative

⁶. Jean Francois lyotard (1924 - 1998)

⁷. Klaus Jurgen Bade (1944)

جهان معاصر در شرایط موجود، داد و ستد های گسترده و همه جانبه را تجربه می کند، جهانی که با وجود برساختن هویت های گوناگون، بحث فرهنگ های ناب و خالص را با علامت سؤال روبرو می کند؛ این وضعیت همه، از جمله اصحاب اندیشه را برای بر عهده گرفتن وظایف سنگین فرا می خواند، زیرا قرار گرفتن در "عصر اطلاعات" زمینه این را بوجود آورده است که با فرهنگ ها و شیوه های اندیشیدن دیگر وارد ارتباط گسترده گردیده و از مزیت های مهم آن که منطق گفتگو و مداراست بهره ببریم، و اگر نتوانیم با این منطق کنار بیاییم، این خطر وجود دارد که در برخورد با دیگران در مواجهه خشونت آمیز قرار بگیریم و شاهد بهانه هایی برای "شلیک" در برابر "استدلال" باشیم، به همین دلیل است که از فلسفه میان فرهنگی به عنوان یک راه برای تعاطی افکار و یک نظریه پیشرو جهت تبادل نظریات و یک راهبرد "غلبه بر فاصله میان فرهنگ ها در مکان های متفاوت" (Panikkar, 1988: 130) استقبال به عمل می آید.

فلسفه میان فرهنگی چیست؟

بحث های آغازین فلسفه میان فرهنگی بر پایه بررسی نقادانه قوم مداری در فلسفه رسمی غرب بویژه فلسفه روشنگری بوجود آمده است، در همین دوران (روشنگری) دیدگاه سلسله مراتبی فرهنگ ها وارد مرحله تازه شده است، دیدگاهی که اروپا را به عنوان نقطه اوج پیشرفت

^۱ . کارل پوپر: شاید جالب باشد که بدانید اندیشه صورتبندی کردن این دو سطر [جامعه باز و عقلانیت انتقادی] را مدیون یک عضو جوان حزب ناسیونال سوسیالیست اهل کارینتین هستم که نه نظامی بود و نه پولیس، اما یونیفورم حزب را بر تن داشت و هفت تیری به کمر بسته بود. تاریخ ماجرا نه چندان قبل از سال ۱۹۳۳ - سال به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان بوده باشد. مرد جوان به من گفت: "ببینم، میخواهی با من بحث کنی؟ من بحث نمی کنم: شلیک می کنم!" بسا که بذر اولیه جامعه باز را او در ذهن من کاشته باشد (پوپر، ۱۳۸۴: ۳۲) .

^۲ . قوم مداری (Ethnocentrism) دیدگاهی است که بر اساس آن، گروه خودی، محور و مرکز همه چیز تلقی می شود و همه چیز با توجه بدان مورد ارزیابی و سنجش قرار می گیرد، این واژه را ویلیام گراهام سامنر (۱۸۴۰ - ۱۹۱۰) جامعه شناس امریکایی وارد فرهنگ علوم اجتماعی کرده است.

و تکامل بشری قلمداد نموده و خود مرکز پنداری را در کانون استنباط های فرهنگی غرب قرار داده است، بر همین مبناست که ولتر، کانت یا لسینگ وقتی در باره "تاریخ" و فرهنگ سخن گفته اند، مرادشان تاریخ و "فرهنگ والای"! (هلر، ۱۳۹۲: ۱۷۸) غرب بوده است و بس.

کانت از تحقیر اقوام و فرهنگ های بیگانه ابایی نداشته است؛ "شیلر اروپا را مغز و جوهر انسانیت تلقی می کرد" (مصلح، ۱۳۹۳: ۱۴۴)؛ "هگل آفریقا، امریکا، استرالیا و آسیای مرکزی را از لحاظ تاریخی و فرهنگی فاقد اهمیت به شمار آورده است" (پین، ۱۳۹۰، ۱۶۵)؛ هوسرل در کنفرانس معروف "بحران علم اروپایی و پدیده شناسی استعلانی" به گونه آشکار سخن برتری بشریت اروپایی" (کامپانی، ۱۳۸۲: ۶۸) را مطرح نموده و "فرهنگ های مانند هند و چین و غیره را برزنگی" (اشراق، ۱۳۹۰: ۹۵) خطاب نموده است، جورج فریزر با انتشار کتاب شاخه زرین، پیش های نمادین اقوام دیگر را شکل های فروتر تعقل معرفی کرده است، ارنست رنان از "برتری نژاد اروپایی و فضیلت یونان و اروپا در برابر مشرق زمین سخن به میان آورده و خرد انگاری را خاص اروپا دانسته است" (مدد پور، ۱۳۷۲: ۷۸) و آندره زیگفرید نیز بر بنای فرضیه "جبر جغرافیایی" با برتر خواندن غربی ها مدعی شده است: "شرقیان و غربیان در یک درجه و طبقه قرار ندارند" (زیگفرید، ۱۳۹۱: ۲۲۲).

در برابر "خود مرکز پنداری"، "فراگستری و فراپاشی" (بودریار، ۱۳۸۱: ۸۶) یاد شده، ایده های مخالف را نیز می توان سراغ نمود، ایده هایی که با وجود تأیید وجوه مشترک انسانی، تفاوت میان آن ها را نیز امر منطقی تلقی می کنند، بهمین جهت است که بو آس توصیه می کند به جای "فرهنگ" پرداختن به "فرهنگ ها" (کولب و جولوس، ۱۳۷۶: ۸۴۲) جدی گرفته شود.

¹. Voltaire (1694- 1778)

². Immanuel Kant (1724- 1804)

³. Gotthold Ephraim Lessing (1729-1781)

نقد "قوم‌مداری" از سوی نمایندگانِ متنفذِ علومِ انسانی در غرب، زمینه‌این را بوجود آورده است که آموزه‌های کُلّی انگار در برابرِ چالش قرار گیرند و اندیشه‌های معطوف به "تمایز" زمینه‌های مناسب به دست آورند، این مسئله به اندازه‌اهمیت یافته است که: ناهمگونی بی‌پایان و قیاس‌ناپذیری بازی‌های زبانی، تعریف جدیدی از مفاهیم حقیقت و عدالت در گستره‌تنوع فرهنگی را بوجود آورد.

جهت‌گیری فلسفه‌میان‌فرهنگی

اولین نکته‌که در ترکیبِ "فلسفه‌میان‌فرهنگی" جلب توجه می‌کند، واژه "فرهنگ" است، این مفهوم، عینیتِ آفریده‌ها و فرایندهای پدیدآمده در حیاتِ جمعی انسان‌هاست که در طول تاریخ شکل گرفته و به عنوان کلیدواژه در حوزه‌های مختلف موردِ عنایت واقع شده است؛ در واقع فرهنگ و انسان از یکدیگر جدایی‌ناپذیر و غیرقابل انفکاک اند، بهمین جهت است که هررد برای تعریفِ انسان "موجودِ فرهنگی" را برگزیده و تأکید کرده است که انسان موجودِ شکل‌پذیر است که خود، خود را می‌سازد، بنا براین انسانی وجود ندارد مگر اینکه دارای فرهنگ باشد، از نظر ایشان انسان بدون فرهنگ، مانند چوبِ زمخت و سنگِ مرمرِ شکل‌نیافته است؛ در منظومه فلسفی هررد "انسان تنها با عناصری چون عقل و زبان و تربیت و سنت که مقوماتِ فرهنگ اند، انسان می‌شود" (Herder, 2004:125).

فلسفه‌میان‌فرهنگی و هم‌پذیری افق‌ها

رام ادھر مال طی مقاله تحت عنوان: "فلسفه مطلق نداریم: طرح یک فلسفه میان‌فرهنگی"، توضیح می‌دهد که فلسفه میان‌فرهنگی چه چیزهایی نیست، به نظر وی نباید فلسفه میان‌فرهنگی را فلسفه رقیب در برابر فلسفه‌های دیگر تصور کرد، ایشان تصریح می‌کند که:

¹. Johann Gottfried von Herde (1744 - 1803)

². Ram Adhar Mall (1937)

فلسفه میان فرهنگی، نمایانگر یک رویکرد ذهنی و فلسفی است که تمام اشکال و تأثیرات فرهنگی ویژه را در یک حکمت خالده نظیر سایه همراهی می کند و مانع از آنست که آنها خود شان را مطلق انگاری نمایند، فلسفه میان فرهنگی از منظر روش شناسانه شیوه را اتخاذ می کند که هیچگونه نظام مفهومی را بدون علت به دیگری ترجیح نمی دهد و به دنبال هماهنگ کردن مفاهیم می باشد و در این مسیر می تواند ذاتاً در گفتمان آزاد مشارکت کند (مال، ۱۳۸۵: ۵۷).

فلسفه میان فرهنگی با این چشم انداز در کنار پیش های فلسفی دیگر قرار می گیرد، و پیش از هر چیز و بعد به طور مدام به واقعیت های موجود و تجارب اندیشه ورزی در تاریخ رجوع می دهد، به جهت اینکه در زمان ما دیگر نمی توان بدون اندیشیدن به "دیگری" و بدون تصور غیر که متفاوت از ما می اندیشد، اندیشید و خود را تعریف نمود، وجود دیگری و وجود فرهنگ هایی جز فرهنگ ما توجیه منطقی برای مطلق نبودن حقیقتی است که ما بدان اعتقاد داریم، "دیگری" باید همواره برای ما نشانه عدم اطلاق حقیقت و توزیع مساوی صداها در افق مفهومی باشد.

در شرایط موجود که اصل تکثر فرهنگ ها گفتمان مطرح در زمانه ما به شمار می رود و به عنوان خصوصیت عینی حیات اجتماعی معاصر در آمده است، فلسفه میان فرهنگی نیز می خواهد نظریه فلسفی چنین زمانه باشد، نظریه که همپذیری افقها و اندیشه های متفاوت را جدی می گیرد و تنقیح پیشداوری را به عنوان نقطه عزیمت آن اساسی می شمارد.

تنقیح پیشداوری

پیشداوری^۱ اگر می داشت از رویه جزمی و تعصب آلود است، که نه تنها ترجیح تک صدایی که گرفتارشدن در حصار جواب های همه زمانی را نیز به نمایش می گذارد، خطری که پیامد

^۱. Prejudice

هایش سموم عاطفی اعضای جامعه را افزایش می دهد و آسیب‌های ناشی از آن مناسبات اجتماعی را دچار نابسامانی می نماید.

پیشداوری هنجارهای همزیستی اجتماعی و تعامل متمدانه میان متن‌های فرهنگی را با دشواری مواجه می کند و ظرفیت‌های گرایش به سوی تحول را در برابر خطر انحطاط قرار می دهد، بهمین جهت رها شدن از چنبرش از اولویت‌های خرد اعتدال اندیش برای افزایش "جرات اندیشیدن" و تقویت فضای نقد و نظر به شمار می رود.

عبور از مرز پیشداوری، هم مواجهه آگاهانه با چگونگی تأثیر کلیشه‌ها بر درک ما از دنیای پیرامون را می طلبد و نیز تمهیدات عملیه تنقیح و اتخاذ مواضع منعطف و همخوان با سیر تحولات را مورد تأکید قرار می دهد.

تمهیدات تنقیح پیشداوری را ترویج خردگرایی در جامعه بوجود می آورد و موانع بر سر راه را، نقد و نفی بسترهای جزم اندیشی (کلان روایت - بنیادگرایی - جوهرگرایی) از میان بر می دارد.

نقد کلان روایت

کلان روایت "مدعی است داستانی است که می تواند معنای تمام داستان‌ها را کشف و آشکار سازد" (لیوتار، ۱۳۸۹: ۱۳) ادعای که سعی دارد روایت جامع و فراگیر از تجارب، وقایع گوناگون تاریخی و پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی ارائه دهد تا طبق آن حقیقت فراگیر یا ارزش‌هایی جهانی را بنیان نهد.

تحلیلگران تأکید می کنند که اتکاء به "کلان روایت"، ناهمگنی و گوناگونی وجود بشر را نادیده می گیرد و گوناگونی احساسات نهفته در انسان‌ها این امر را غیرممکن می کند که همگی تحت آموزه‌های نظری یکسان هدایت شوند.

¹. grand narrative

کلان روایت به گونه جدی میل به انحصارگری دارد، امری که به جای درک و کشفِ ناهمگونی و ناهمسازی پدیده ها، مفاهیم ناهمسان را همسان جلوه می دهد و کثرت و مغایرتِ امور را نادیده می انگارد.

منتقدان تأکید می کنند که کلان روایت ها قدرتِ متقاعدکنندگی خود را از دست داده و داستان هایی هستند که "توجیه و مشروعیت بخشی به خود" (همان : ۱۹) را اساس کار قرار داده اند، بهمین جهت توصیه می کنند که گفتگوهای میان فرهنگی جایگزینِ کلان روایت ها شوند و انحصارِ معطوف به سلطه، جایش را به کثرت و تسامح واگذار نماید، وضعیتی که شرایطِ بازی های زبانی متنوع را بوجود می آورد و مجالِ فعال سازی تفاوت ها در برابر توهّماتِ استعلائی را فراهم می کند؛ توهّماتِ قطعیت و کلیتی که در دورانِ روشنگری منجر به جزمیت و سلطهٔ مفهومی گردیده و موجبِ یکسان انگاری توتالیتری گردیده اند.

نقد بنیادگرایی

بنیادگرایی نگاهِ حدِ اکثری معطوف به احیاء و انکشافِ هویتِ هژمون ساز و بی مداراست که جنبه های مهم آن را گذشته گرایی و نوستالژی دستیابی به سلطه تشکیل می دهد. وقتی گفتمانی به صورتِ متن در آید و فضای فروکاستنِ اقتدارِ هویت های مغایر را زمینه سازی کند، علاوه بر واکنش های مثبت و منفی، احتمالِ مواجهه از نوعِ شورشِ حاشیه بر متنِ تا سرحدِ بنیادگرایی را نیز بوجود می آورد .

ویژگی عمدهٔ بنیادگرایی، جزم اندیشی و امتناع از گفتگو است، امتناعی که دیگر ناپذیری و خشونت گرایی را ترویج می کند و غلبهٔ قرائتِ خودی به عنوانِ دالِ نهایی را در اولویت قرار می دهد .

مشکلِ غایی تلقی نمودنِ قرائتِ یکسان انگارِ بنیاد گرایانه، وقتی آغاز می شود که قرائتِ کننده ذهن و جان خویش را در برابرِ سایرِ دلالت ها مانندِ دلالتِ عقلی و استدلالی ببندد و دلالتِ

¹. *Fundamentalism*

موردِ نظرِ خودش را نیز به سطحِ دلالتِ ظاهری، نقد ناپذیر و غیر قابلِ تفسیر فرو بکاهد، رویکردی که قلمرو های جداگانه "واقعیت- اندیشه" را مفروض گرفته و چنین می پندارد که اندیشه های ما در تطابق تام با جهان "واقع" قرار دارد.

نقد جوهرگرایی

جوهر گرایی را تحلیلگران جستجوی تعیین ویژگی های ذاتی مفاهیم و اشیاء توصیف می کنند، این مفهوم از آنجا که معطوف تعیین دقیق ذات منفرد کلمات و اعیان است، نوعی هویت مطلق گرا را بوجود می آورد، چیزی که چند معنایی مفاهیم و "بازی تمایز ها" را با چالش روبرو می کند.

منتقدان جوهر گرایی استدلال می کنند که هیچ معنای طبیعی و مادی و یا تام و غیر قابل تأویل وجود ندارد؛ هویت تنها از طریق پنهان کردن و انکار تدریجی احتمالات معنایی و حذف تفاوت ها خود را نمایان می کند، بهمین جهت است که ژاک دریدا مطرح کرده است: ظهور هویت ها نتیجه انکار و ابرام های متوالی معنایی است که هرگز تام و تمام نمی باشند و قلمرو آنها نه تنها بسته نیستند که وضعیت منعطف دارند و همواره "هم از جانب معانی مغفول واقع می شوند و هم از جانب هویت های رقیب تهدید می شوند" (Richard, 1996:49).

دریدا تلاش برای بستن (یا محدود کردن) متون و استدلال های فلسفی را تلاش برای تعیین جوهر چیزی می داند که به شکست مواجه می شود، از نظر او ابهامات و چیزهای غیر قابل انتخابی وجود دارند که از تثبیت نهایی ممانعت کرده و تمایزات مطلق را کدر می کند.

نتیجه

فلسفه میان فرهنگی علی الرغم اینکه "کثرت پرسش های قابل طرح و مسائل حل نشده" را انکار نمی کند، تصورات متفاوت در مورد مسائل مربوط به اجتماع و اخلاق و یا منطق در سنن فکری فرهنگ های مختلف را نیز مهم می شمارد، از نظر فلسفه میان فرهنگی، دیدگاه ها و متود

¹. Essentialism

هایی را که به عنوان "اثبات یک برداشت و تصور" پذیرفته می شوند، از اینکه با چه ابزارهایی این اثبات کردن، می تواند یا می باید بیان شود را یکسان انگارانه یا یکتا انگارانه در نظر نمی گیرد؛ بهمین جهت تأیید می کند که ارائه بحث و اینکه چگونه و با چه معیار هایی صورت پذیرد، در حوزه های فرهنگی و تمدنی متفاوت، تفاوت دارند؛ البته هم در زندگی روزمره و نیز در بحث های فلسفی و علمی؛ جهل و عدم احترام به معیار ها می تواند به ارتباطات معمول، "گفتگوی فرهنگ ها" و بحث های فلسفی و نظری آسیب برساند.

از این رو، یک وظیفه مهم فلسفه میان فرهنگی، فهم تأملات شکل گرفته، گفته و نوشته شده با تبارز بخشیدن به وجوه ظاهری، صوری و ارتباطی آنها است؛ برداشت فلسفه میان فرهنگی در این نیست که الگو های صوری-هنجاری بدون گذشتن از پرویزن نقد پذیرفته شوند، بلکه الگوی تحری مبتنی بر خرد انتقادی و ارتباطی بایستی به موضوع تفکر و بحث میان فرهنگی بدل شود تا بدین نحو زمینه های دستیابی به فهم مسایل و هنجار گذاری های نو بوجود آورده شود.

فلسفه میان فرهنگی به جهت اینکه در موقعیت پاسخ نظری به مقتضیات جهان معاصر قرار گرفته است، رابطه نزدیکی با مفهوم چندفرهنگیت دارد، مفهومی که بازتاب همزیستی فرهنگ ها، شیوه های زندگی، طرز های تفکر و اعتقادات مختلف و ناهمگون است که امروزه در کنار هم بسر می برند و مرزهای سنتی را در نوردیده اند.

یکی از خصوصیات مهم اندیشه میان فرهنگی این است که این طرز تفکر فقط با تکیه بر یک سنت فلسفی خاص، نظریه پردازی نمی کند بلکه نظریه پردازان فرهنگ های مختلف در جامعه فلسفه میان فرهنگی حضور دارند و با همفکری هم و با تکیه به سنت های فلسفی- فرهنگی خود به بحث درباره معضلات موجود می پردازند. این مسئله اساسی است، به جهت اینکه دیگر نمی توانیم فقط با تکیه بر یک فرهنگ یا طرز فکر خاص به مسائلی پاسخ بدهیم که دیگر مربوط به آن فرهنگ و طرز فکر خاص نیستند، بلکه معضلات امروزه به طور گسترده تنوع پیدا کرده و

بایستی نمایندگان فرهنگ‌های مختلف برای مواجهه با آن‌ها خود حضور داشته باشند تا مونوپول تفسیر فرهنگی از میان برداشته شود، این مسئله زمینه‌سازی می‌کند که: "فلسفه میان فرهنگی به مانند علم صلح معطوف به تغییر تاریخی در جهت خلق فرهنگ جدید گذار از مونولوگ^۱ موجود به دیالوگ"^۲ (Yousefi, 2007, 124) و حتا فراتر از آن "پلی لوگ"^۳ (Wimmer, 2007: 89) احترام‌آمیز میان جهان‌بینی‌های مختلف نقش ایفاء نماید.

منابع :

- اشراق سید حسین (۱۳۹۰). درآمدی بر فلسفه معاصر، کابل: انتشارات سعید.
- بودریار ژان (۱۳۸۱). در سایه اکثریت خاموش، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- پوپر کارل (۱۳۸۴). اسطوره چارچوب: در دفاع از علم و عقلانیت، ترجمه علی پایا، تهران: نشر مرکز.
- پین ایرمگارد (۱۳۹۰). رهایی از مطلق‌انگاری فلسفه مدرن: فهم متقابل فرهنگ‌ها با فلسفه میان فرهنگی، ترجمه احمد رجبی، ماهنامه سوره، شماره ۵۰-۵۱، تهران: نشر سوره.
- زیگفرد آندره (۱۳۹۱). روح ملت‌ها، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کامپانی دولا کریستیان (۱۳۸۲). تاریخ فلسفه در قرن بیستم، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر آگه.
- کولب ویلیام و جولوس گولد (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی، گروه مترجمان، ویراستار محمدجواد زاهدی، تهران: نشر مازیار.
- لیوتار فرانسوا (۱۳۸۹). وضعیت پست مدرن، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: نشر گام نو.
- مال رام ادهر (۱۳۸۵). فلسفه مطلق نداریم: طرح یک فلسفه میان فرهنگی، ترجمه پریش کوششی، خرد نامه همشهری، شماره دهم، تهران: همشهری.
- مدد پور محمد (۱۳۷۲). سیر تفکر معاصر، ج ۲، تهران: نشر تربیت.
- مرلوپونتی موریس (۱۳۷۵). در ستایش فلسفه، ترجمه ستاره هومن، تهران: نشر مرکز.
- مصلح اصغر (۱۳۹۳). هر دو فلسفه و فرهنگ [در: نشریه فلسفه]، دوره ۴۲، شماره ۱.
- هلر اگشن (۱۳۹۲). نظریه در باره مدرنیته، ترجمه فاطمه صادقی، تهران: نشر نگاه معاصر.

¹. monologue (تک صدایی)

². Dialogue (گفتگوی یکی با دیگری)

³. polylogue (گفتگوی چندجانبه و با فرهنگ‌های دیگر)

Herder Johann Gottfried (2004), *Another Philosophy of History And Selected Political Writings*, Translated By Loannis D. Evringenis And Daniel Pellerin, Cambridge.

Mall Ram Adhar (2000). *Intercultural Philosophy*, Oxford: Rowman & Littlefield Publishers.

Panikkar Raimon (1988). *Interpreting across Boundaries: Essays in Comparative Philosophy*, Princeton: Princeton University Press.

Yousefi Hamid Reza (2007). *On the Theory and Practice of Intercultural Philoyophy*, in: *On Community. Community and civil society*, Nr.47/48, Vol. 12.

Wimmer Franz Martin (2007): *Cultural Centrism and Intercultural Polylogues in Philosophy*. In: *International Review of Information Ethics*, Vol. 7.

